موسوي نامي اصفهاني، محمد صادق؛

گيتي گشا زنديه، تـاريخ گيتـي‌گـشا (در تـاريخ زنديـه) باهتمـام ملـك‌الكتـاب شيرازي،كتابفروشي اقبال، تهران ۱۳۱۷. ۲۳٤ ص.

تاريخ گيتي‌گشا

در تاريخ خاندان زند

تأليف

ميرزا محمد صادق موسوي نامي اصفهاني

با دو ذيل آن

تأليف

ميرزا عبدالكريم‌بن‌علي‌رضاالشريف و آقا محمدرضاي شيرازي

با تصحيح و مقدمه سعيد نفسي

عباس پرويز

كتابفروشي و چاپخانه اقبال

خيابان ناصر خسرو (تلفن ۸۷۰۱)

طهران ۱۳۱۷

ارزش با جلد عالي ۳۰ ريال

« « « متوسط ۲۵ ريال

اول همان شب بنابر قواعد و لوازم لشگركشي حركت را بر سكون ترجيح داده، روانه نيريز و از آنجا هنگام طليعه صبح عنان عزيمت بصوب ابرقوه معطوف داشته، يك شب در آنجا اطراق و مقارن طلوع آفتاب باره دريا گذار را بصوب خراسان سبك عنان فرموده، از راه يزد با سواران خراساني و معدودي از ايلات و بني اعمام و اقوام مرحله‌پيماي مقصود گرديدند و در منزل چهارده من اعمال طبس ميرحسن خان با استعداد و احتشام كامل باستقبال آمده، باعزاز و اكرام تمام آن حضرت را داخل شهر طبس و چند روز آنجا را محل توقف قرار داده، ميرحسن‌خان بنابر بعضي توهمات و تخيلات نفساني بودن آن حضرت را در طبس منافي و مباين صلاح خود دانسته، اظهار نمود كه: تيمر شاه افغان در هرات و قندهار مقتدر و نافذ الفرمانست و ملاقات و امداد آن جناب را طالب و انتزاغ ملك كوروثي را از يد متصرفين بغايت راغبست، چنانكه دردفعه سابق كه موكب مسعود وارد اين حدود گرديد بعد از انعطاف عنان بصوب فارس كه تيمورشاه از بن معني مستحضر گشته، در مقام جستجوي اين مطلب برآمده، اعلام داشت كه: بايست ايشان مرحله پيماي اين سامان گردند. لهذا اصلح باحوال آن جناب اينست كه عطف عنان بصوب قندهار فرمايند. چون صورت توهمات و تخيلات باطني ميرحسن‌خان در آئينه وجدان آن جناب منطبع و مشهود بود ناچار قرار برفتن قندهار داده، از طبس عازم آن ديار گشته، بعد از ورود بحدود قاين خبر رسيد كه تيمور شاه دار فاني را وداع كرده، بعالم بقا شتافت. حضرت جهانبان از استماع اين خبر فسخ عزيمت قندهار و چند روز در قاين اقامت اختيار نموده، ميرعلي‌خان قايني و ميرعلم‌خان ولد مشارالیه لازمه خدمت‌گزاري بعمل مي‌آوردند.

بيان توجه موكب جهانباني بصوب كرمان حسب الاستدعاي طوايف سيستاني و افغان بمشيت خالق انس و جان

در اثناي اين حال فرستادگان محمدخان ولد اعظم خان افغان و جهانگرخان ولد محمد حسين‌خان سيستاني ساكن نرماشير و بم من اعمال كرمان كه از قديمي خدمتان اين دودمان و هر يك صاحب جمعيت

و استعداد شايان بودند وارد و عرايض مبسوط مفصله كه مبني بر اظهار انقيـاد و خدمت‌گزاري و ابراز صداقت و اخلاص شعاري از آنها بود رسانيده و عطف عنان از ارض فيض نشان خراسان را بصوب آن سامان مستدعي گشته، متعهد تسخير مملكت كرمـان گشته بودند. حضرت جهانباني بعد از وصول عرايض مزبور مستدعيات ايـشان را ملتقـي بقبول و با دويست سيصد نفر سوار كه ملتزم ركاب آن جناب بودند بدون تأمل و درنگ از قاين حركت و مرحله پيماي وادي مقصود گرديدند. قبل از وصول بنرماشير در عرض راه جماعت افغان بواسطه ارسال سيورسات و پيـشكش مراتـب حـدمت‌گـزاري خـود را جلوه نماي ساحت ظهور ساخته و آن جناب را با كمال اعزاز و اكرام وارد نرماشير نموده كمر خدمت‌گزاري برميان بستند و محمدخان ولد اعظم‌خان مـوازي پانـصد نفـر سـوار افغان در نهايت آراستگي در ركاب آن جناب حاضر ساخته و از آنجا بصوب بـم شـتابان گرديدند. جهانگيرخان ولد محمدحسين‌خان نيز بـائين تمـام باسـتقبال اقـدام نمـوده، موكب فيروزي كوكب را داخل بم و پانصد نفر سوار سيـستاني مكمـل و مـسلح ترتيـب داده، در ركاب ظفر آيت مصمم تسخير كرمان و رايـت افـراز توجـه بـصوب آن سـامان گرديدند. بعد از ورود بجويا كه قرب جواربان ديار داشت اساس قلعه‌گيري مرتب داشته، در اوايل ماه شعبان شبا هنگام با تخته‌پل و نردبان از آن مكـان حركـت و در عـرض راه حضرت جهانباني عبدالله‌خان عم خود را با فوجي از سواران گزبن و دليران عرصه كـين مقدمه الجيش لشگر پرخاشجوي پرطپش ساخته، مقرر فرمودنـد كـه: بـورود در خـارج كرمان بلا تأمل از يك سمت يورش برداشته، مستحفظين قاعه را مضطرب و بـدانجانب مشغول سازند. تا مفتاح افتتاح بامر مالك‌الملك فتاح از جانـب ديگـر حـضرت مفـتح را بدست آيد. مأمورين بنهج معمول از يك سمت قلعه يورش برده، تمامي مـستحفظين و نگهبانان آن حصن‌حصين متوجه آن سمت گشته، بانداختن تفنگ و گرم كردن هنگامه جنگ و منع لشگريان از عروج بر معارج باره و

قطان و تمامي اهل كرمان مال امر خـود را ناپايـدار و عـزم آقامحمـدخان را در تسخير قلعه ثابت و برقرار مي‌ديدند و كار برايشان تنـگ و مـا بـين آرام و ايـشان هـزار فرسنگ ني بود بفكر تدبير كار خود افتاده، نجفقلي‌خان خراساني كه از سكنه كرمـان و

معتمد حضرت جهانبان بود با پانصد نفر باستحفاظ قلعه ارگ که يك سمت آن بخـارج شهر اتصال داشت مأمور بود، در جزو از اندرون با سپاه بيرون همداستان شده، عصر روز جمعه بيست و نهم ماه ربيع‌الاول سنه ۱۲۰۹ از همان سمت ارگ قلعه را بتـصرف داده، مساوي ده دوازده هزار نفر سوار و پياده داخل شهر شدند. سـوي بروجـي کـه بتـصرف ملتزمان رکاب حضرت جهانبان مي‌بود تمامي بروج را متصرف شده، آن حضرت با وجود اين قسم که اتفاق افتاده بود با معدودي که در رکابش بـود سـعي و کوشـش را بحـدي نمود که از حيز تقرير و عهده تحرير بيرونـست، ولـيکن از آنجـا کـه «التقـدير بـضحك علي‌التدبير» بجاي خود دست شاهد مقصود جلوه‌نما نگشته، ملتـزمين رکـاب را از ايـن معني ياسي رخ نموده، بدان جهت متفرق گرديدند.

بيان حرکت موکب جهانباني از کرمان بصوب بم

لاجرم يکه‌تاز معرکه دلاوري باتفاق جهانگيرخان و بعضي از جماعت سيستاني و معدودي از اقوام و خواص بني‌اعمام خود را بدروازه سلطانيه رسانيده و قريب به سـاعت بمجادله و محاربه مشغول بوده، تا اينکه دروازه را تصرف نمودند. با وجود اينکـه قبـل از تسخير شهر که کار برقلعگيان تنگ شده بود و بناي سازش گذارده بودند آقامحمـدخان تصور اين مطلب که مبادا حضرت جهانباني رخش عزيمـت را از شـهر بيـرون تاختـه و بطرفي از اطراف عنان تاب گشته و دست تسلط او بدامان شاهد مقصود نرسد در چهـار جانب شهر خندق عميق حفر نموده و محاذات هر دروازه برجي متـين احـداث کـرده و مستحفظان ساعي تعيين نموده که سد باب خروج آن جنـاب را نماينـد و غافـل ازيـن معني که بحفر خندق و احداث برج راه پرواز

براحدي ابقا نکردند و ابنيه رفيعه که طعنه بر قصور جنت مي‌زد در دم از صدمه کنجکاوي لشگريان نقش عاليها سافلها پذيرفته و آه و ناله مجرم و بي‌گناه چون شعله و دود خشك و تر سر بر فلك کشيده، از ملتزمين رکاب آن حـضرت هرچـه در آن شـب گرفتار نشده بود و آنچه نيز در کرمان مانده، فرصت فرار نيافته بودند جمعي کثيـر را از چشم نابينا و جمعي غفيز را از عالم هستي روانه ديار فنا ساختند.

در اثناي اين حال از قراري كه بوضوح پيوست باوجود اشتعال نايره غضب بنـابر ظهور مراسم بلند همتي و دلاوري و بروز افعال اعجاز مانند از آن حضرت آقامحمـدخان بكرات غير عديده اعتراف بشايستگيشان نموده. بلي «الفضل ماشهد به الاعداء». بالجمله حكم بتخريب بنيان قلعه كرمان و ساير فلاع آن سامان جاري گـشته، مـأمورين بانجـام آن اقدام جستند.

بيان عطف عنان حضرت جهانبان از كرمان بصوب

بم و سيستان

حضرت جهانباني كه در آن شب تار بمـددكاري و راهنمـائي لطـف پروردگـار از ميان لشگر بي‌شمار بنحوي كه مرقوم قلم صدق رقم گرديد بيرون رفته و با سـه نفـر از سوار بصوب بم ايلغار نموده بودند در عرض راه معدودي از ايلات بـا ايـشان پيوسـته، از شهركرمان الي قلعه بم كه سي چهل فرسخ مسافتست در يك شـبانه روز طـي نمـوده، هنگام عصر وارد دروازه قلعه بـم گرديـده، محمـدعلي‌خـان بـرادر كهتـر جهانگيرخـان سيستاني باستقبال اقدام جسته، جوياي احوال برادر مهتر خود گرديد. ملتـزمين ركـاب در جواب مذكور ساختند كه: از عقب وارد مي‌شود. محمدعاي‌خان و ساير اقوام و ارقاب سلاطين سيستاني توهم نمودند كه شايد دركرمان در زمره گرفتاران گير آمده باشـد و مورد سخط و غضب آقامحمدخان شـود. بنـابرآن آن حـضرت را در همـان درب دروازه جاي داده، داخل قلعه ننمودند و بجهت ملتزمين ركاب خـارج از دروازه مـسكن معـين نموده و تا سه روز بانتظار خبر

بجانب آقامحمدخان عرض نموده بودند از چاره آن عاجز آمـده، متحيـر ماندنـد. بعد از وصول اين خبر بكرمان و اطلاع سركار آقامحمدخان فوراً محمدولي‌خان قاجـار را با هزاروپانصد سوار جرار تعيين و روانه بم نموده، كه آن جناب را آورده باشد. مـشارالیه حسب‌النقرر روانه بم گرديد. آن جناب را مقيد و محبوس در سنگر خارج شـهر كرمـان در حالتي كه اين فرد را متذكر بودند:

ما نداريم از قضاي حق گله عار ناید شیر را از سلسله

آورده، از آنجا که جوهر ذاتي او کالشمس في‌رابعه النهار بود در نظـر اولوالابـصار هویدا و آشکار و سکان بلاد و امصار را بان حضرت ارادتي خاص بي‌اختیـار بـود. امنـاي دولت آقامحمدخان مصلحت وقت را در آن یافتند که بـدون قـصوري در اعـضاء هیئـت صحیح او را بهمراه اردو بطهران برده باشند. بناء علیه دیـده جهـان بـین او را از حیطـه بصرعاري و بفاصله چند روز بصوب طهران روانـه سـاختند و بعـد از روانـه سـاختن آن حضرت و انهدام قلعه کرمان و قتل اهالي آن سامان که ابتـداي قـوس و مبـداء اشـنداد برودت هوا بود در اواخر شهر ربیع‌الاخر اردوي آقامحمدخان بصوب شیراز نهضت یافتـه، مدت سه ماه در بلده مزبور اردوي او متوقف بود.

بیان حادثه قتل آن حضرت باغواي حاجي مردود بدسرشت

در هنگام توقف در بلده مزبور صورت رجحان عدم و وجـود آن حـضرت بـاغواي حاجي یزید فطرت ابلیس سیرت در مرآت خاطر آقامحمدخان عکس‌پذیر گشته، بعهده میرزامحمدخان قاجار حـاکم طهـران مقـرر داشـت کـه: آن حـضرت را مقتـول سـازد. حسب‌المقرره معمول و در بقعـه امـامزاده زیـد مـدفونش سـاختند. «انـا الله و انـا الیـه راجعون». العهده علي الراوي، آنچه مشهرست آنست که: نعش آن حضرت را نهاني نقـل بنجف اشرف نمودند.

ساقي دوران از اینها پرکند پرکند حالي و خالي پرکند